

به فرزندانمان چه بگوییم ؟

نزدیک خونه هیاتی برپاست ، تاکسی نگه میداره پیاده بشم ؛ چشمم می افته به ۴ دختر ۱۵-۱۶ ساله که دارن تو عالم نوجوانی شون عکس فیس بوکی میگیرند ، سرهاشون را با لبخندی دلنشین خم کرده اند به سمت هم که تو کادر جا بشوند و همه شون هم سیاه پوشیده اند و شاید روحشون هم خبر نداره که شب تاسوعای حسین بن علی ، شب آیینی بزرگتر است که بخوایم اینگونه ثبت خاطره کنیم

به فرزندانمان چه گفته ایم که همه حسین(ع) برایشان بیش از یک دور همی ده شبه نیست ؟



همسایه ما در عراق نیروگاه میسازد ، قراره من را هم یکبار با خودش بیره نجف و کربلا. گاهی اوقات که برام خاطره ای میخواد بگه ، به دور دست خیره میشه و دست در موهای سپیدش میکنه مهندس و با تاسف از کربلایی میگه که هنوز بعد ۱۰ سال از سقوط صدام برق درست و حساسی نداره...از سیستم معیوب فاضلابی میگه که تا بارون میاد همه لجنهای شهری میاد تو کف خیابونها و آلودگی ومهندس میگه در ایام عزاداری و اربعین و...دهها کیلومتر جاده های منتهی به کربلا مملو از موکبها و چادرهایی در کنار جاده میشود که شیعیان نذر میکنند برای زائران پیاده حرمین شریفین اطعام و محل استراحت و ماساژ و..فراهم کنند که زوار با آسودگی به زیارت بروند...چقدر عشق و چقدر محرومیت ؟ چقدر جای مردان بی ادعایی خالیست که به توسعه عدالت و بهداشت و رفاه عمومی مردمان بیندیشند تا فساد و نا امنی و دزدی و رشوه و اختلاس جمع بشه.



حسین بن علی برای همگان فلسفه قیام خویش را شرح میدهد : الا ترون ان الحق لا يعمل به و الباطل يعمل به ؟ آیا نمیبینید که به حق عمل نمیشود و باطل است که مورد عمل واقع میگردد؟

حسین بزرگوار !

بیا و ببین حقهایی که باطل میکنیم و بطلانهایی که بدان شتاب میگیریم

بیا و ببین برخی سیه پوشان تو در مسند قضاوت ، چه راحت روح خود را به ابلیس فروخته اند و بعضی بانکداران سیاه پوش تو چگونه از فردای عاشورا تدبیر میکنند با بیت المال اختلاسهای ۳۰۰۰ میلیاردی بکنند!

بیا و ببین که به اسم تو میتوان در زندگی مردم تجسس هم کرد و به ناموسشان به بهانه ارشاد ، خیره شد و همچنان حسینی ماند! وامحمداه از اینهمه دل خوشی.

حسین عزیز!

حنجره تو آیا دریده شد که مردمان شیعه اینگونه بزیند؟

ما لایق شیعیگی تو نبوده ایم ، امروز به هیات تو که می آیم از ترس دزدان و خفت گیران ، قفل گران بر ماشین و منزل خود را میزنیم که سارقان دیرتر بتوانند جیبمان را بزنند و مراقبیم مبادا کارمان به کلانتری سیه پوش شده برسد که در آن صورت دیگر امیدی به یافتن مال مان نیست...

مردانی بر لب ، اسم تو دارند و در نوشته های خود تن مردم بیچاره را با تلخ گویی و نقدهای پر کینه میلرزانند و از هر صلیحی در هراسند که مبادا این مردم روی رفاهی ببینند
مولایم!

همه دغدغه پیران منابر ما از کودکی این بوده که یک روسری چند سانت حرکت نکند و نفهمیدند که ظلم و رشوه و تهمت و بی اخلاقی، ریشه های یک تمدن را جابجا میکند!

به کودکانمان از تو چه بگوییم ؟ این معصومانی که همه تصویری که تو دارند ، ظرفهای قیمه ایست که چند تا چند تا دارن از در یک خونه میبرند بدهند به چند تا سیر ، بخورند !

چه بگوییم به شیعیانی که برنج تو را از بغضهای تو بیشتر عزیز میدارند . (انما خرجت لطلب الاصلاح فی امت جدی)
حسین عزیز!

به اسم تو در هیاتها بر سر و سینه میزنیم و بر مظلومیت خاندان تو و زینب ات میگرییم ولی بر دختر و مادر و همسر و خواهر خود چنان رفتار میکنیم که گویی خود از ال امیه اند

نام تو را بلندتر از نام نبی اعظم میخوانیم و نمیدانیم که همه قیام تو خلاصه در توحید بوده است. مشرکانه از تو شفا میخواهیم و نمیدانیم الشفاء عند الله و لا موثر فی الوجود الا الله.

از روزی که مفهوم امام را با بت اشتباه گرفتیم ، ابلیس شادی و سرور ایمان را از ما ربود ، امامم به ما کمک کن
موحدانه بزیم

قربان حنجره خسته ات در امشب تاسوعا بگردم، خسته ای؟ تنهایی؟ دلگیری از ما امت گستاخ ؟

- بگذار دستانت را ببوسم مولا که خشکیده از فرط تنهایی ، تنهایی از ورای ۱۴ قرن که اکنون در برابر دریوزگی و بدفهمی ما مبدل به تلخ ترین سکوت میشود
- به تنهاییت قسم ، زندگی مان را میگذاریم که امت تو در صلح و رفاه عدالت و بهداشت و آموزش و دلخوشی و توانگری که شایسته امت محمد است بزیند
- من روزی را میبینم که شیعه کربلا برای ابراز خلوصش به مولا، قلاده بر گردنش نیندازد بلکه سرش را با عزت بالا بگیرد و مسوولانه زندگی کند و افتخار مولایش باشد
- من روزی را میبینم که مداحان با خیال راحت کاری داشته باشند پر از درآمد ؛ غیر از مداحی که به خاطر صاحب مجلس ، حقیقت دین را غلیظ و رقیق نکنند و هر نغمه بی ربطی را وارد آیینهای پاک شیعه نکنند
- من روزی را میبینم که هیچ کسی برای شفای فرزندش زیر صدها کیلو آهن علم نرود و در عوض ، به

- راحتی و بدون سفارش و پارتی و.. به درمان و بیمه حمایتی دسترسی داشته باشد.
- من روزی را میبینم که کسی به خاطر ابراز عقیده اش به حبس نیفتد ...
 - من روزی را میبینم که دختران و پسرانمان به داشتن این دین افتخار میکنند و برای بزرگداشت حسین بن علی ، نیازی به تظاهر نباشند
 - من روزی را میبینم که **هاله ای از نور** ابلیس بر دیده این مردمان نتابد و چراغ برهان و خردمندی افروخته باشد و چشم ابلیس به در آید. من روزی را میبینم که مردم ما فهمیده اند به اسم “منتظر مهدی بودن” نباید با شعورمان بازی کنند.
 - من روزی را میبینم که “نگریستن” به نور حسین جای گریستن خالی را بگیرد و “آموزه های” حسین ، قیمتی تر باشند از “آموزه” زخمهای حسین
 - من روزی را میبینم که در هیچ دادگاهی در کشور شیعه ، مجبور نباشی شماره حساب کارمند متشرع (!) را بگیری
 - من روزی را میبینم که فرزندان سراوان و بندرلنگه و گنبد و مریوان و جلفا به ایرانی بودن خود مفتخر باشند و صدای قهقهه های ایشان را با اینکه جسمی از من در آن روز نخواهد بود ، میشنوم که به زبان محلیشان برای عزیزان خود ، قصه بیداری ما را خواهند گفت.
 - من روزی را میبینم که شیعیگی در ذیل انسان بودن قرار بگیرد و فردیت همه مردمان محترم باشد و دنیا جای بهتری برای زیستن فرزندانمان باشد و فراموش نمیکنم که منتظران حسین او را به قتل رساندند و اینگونه منتظر مهدی (عج) نباشم

به احترام حسین (ع)، امامی که باید از نو شناخت (انتشار دوباره)



به احترام حسین ، امامی که باید از نو شناخت (۱)
 من در هیات های حسن اباد بزرگ شده ام و مسجد فخر الدوله و تکایای خیابون سپه تهرود و بعدش ارک و هیات لباس فروشهای مخبرالدوله و نصفه شبهای جمعه شاه عبدالعظیم و شیخ حسین و جناب فاطمی نیا و...
 از ۱۶ سالگی پا منبر خیلی ها بوده ام و اینها باعث شد از یه جایی به بعد دست به مطالعه ای نسبتا حرفه ای درباره

اسلام ، نبی اکرم ، فلسفه ، جریانهای دینی دنیا ، بودیسم، تائویسم ، مسیحیت ، یهودیت، کابالا و عرفان و تصوف اسلامی و عرفانهای مختلف و روانشناسی دین ورزی و جامعه شناسی دینی و...بزنم که هنوز از بهترین علاقه مندیهای مطالعاتیم هستند

من بدون اینکه لازم باشد به اعتقاد کسی حمله ای کنم تا خود را اثبات کنم ، دوباره مسلمان شدم و دوباره شیعیگی را پسندیدم بدون اینکه بقیه را گوسفند و مهدور الدم و ...ببینم ، نه اینکه فکر کنید ژست روشنفکری باشه بلکه ادراکم از خداوند همراه با میانسالی خاصی که درش هستم باعث شده روح دین داری برایم دلنشین باشه، مولوی و شکسپیر و امیلی دیکنسون و ملاصدرا و شیخ اشراق و ...از جانم دلربایی میکنند .

اما حضرت اباعبدالله

درباره حسین بن علی آنقدری منابع اصلی را خوانده ام که بتوانم خرافه و اسطوره را از واقعیت تمییز بدهم، حداقلش اینه که توی خیلی از روضه خوانیها میتوانم عقلم را خاموش نکنم و تحت تاثیر نوروترانسمیترهای سیستم هیجانیم ، توهم برم نداره که چون احساساتی شده ام الزاما "شیعه بهتری" هستم.

منبرهای مغز راستی

بعضی تکایا و هیئات ، با نغمه و ضرب آهنگ واحه های زیبا و طنین و صدای مداح و... بنا دارد با تحریک سیستم احساسی ، شنونده را به حالتی احساسی نزدیک کند که به روح یک ایین نفوذ کند اما روح آیین به جان کسی نفوذ میکند که چرایی واقعه عاشورا را بتواند بصیرانه ادراک کند ، در این صورت است که زیبایی ادراک میشود و فرد عزادار ، آگاه تر و مسوول تر به ویرانه جان خود خواهد پرداخت و به جامعه خود نیز بهتر خدمت خواهد کرد (زیرا مسوولیت پذیری مولا را میفهمد)

احتمالا کسانی مثل من هستند که دوست دارند درباره حسین بن علی طوری بخوانند و بشنوند که بتوانند امروز درست تر زندگی کنند نه اینکه غمباد اتفاقی ۱۴۰۰ ساله را بردارند بدون اینکه هیچ اتفاق خاصی در زیستن شان رخ دهد ، که نمیدهد.

نسبت بعضی ها با ائمه ، به عنوان نمادهای هدایت (نجم ظاهره به تعبیر حضرت رضا) تبدیل شده به نسبت فامیلی و دل سوختنهای پسرخاله ای. چنین حسینی بناست جای همه ناکامی های ما قرار بگیرد و موجب بغضی و اشکی شود و نه اشکی که بعدش من کمتر یزیدی بزم. جایی که حسین حضور دارد ، یزید مچاله میشود ولی امروزه یزیدکها خود سیاه پوش میشوند و ریاکارانه میگریند !

وا حیرتاه !

اسامی مداحان (نماینده شور و هیجان مغز راستی) با فونتی ۱۰ برابر علما نوشته میشود (که بناست مظاهر تفکر و تحلیل مغز چپی باشند) زیرا مردم دنبال چیزی هستند که به آنها " احساس شیعه بودن" بدهد نه شعور شیعیگی که توش خودباوری است و مسوولیت پذیری

در نوشته هایی که اخیرا میخوانم ، از وبلاگ راز سر به مهر محمد معینی \ قطعه زیر را انتخاب کرده ام :

سلام عزیز

برای خیلی‌ها انگار این عزاداری‌های محرّم تبدیل شده به یک چیزی شبیه کریسمس؛ فرقی نمی‌کند کاتولیک باشی، پروتستان، ارتودکس و یا بودایی، و یا حتی آتئیست، کلیسا برو باشی یا نباشی، انجیل و تورات خوانده باشی یا نه، اما کریسمس، شب تولد مسیح، شب تولد کلمه‌ی خودِ خدا، جشن می‌گیری. حرجی نیست بر این، اما این جشن دیگر جشن میلاد کلمه «خدا» نیست؛ فقط یک بهانه شادی و دور هم جمع شدن است.

الان و اینجا هم انگار هیچ فرقی نمی‌کند که دروغ و تهمت‌زن قهّاری باشی یا نباشی، برای خودت و دیگران یزیدک و معاویه کوچکی باشی یا نباشی، اهل غلتیدن در چرب و شیرین عافیت باشی یا نباشی؛ محرّم که برسد، ماهی که بنده خوبِ خدا حج را برای حاجی‌ها گذاشت و برای اصلاح امور امت بیرون آمد و کشته شد، سیاه می‌پوشی... این دیگر عزاداری برای حسین «خدا» نیست... محرّم را بدل کرده‌ایم به یک آیین دور هم جمع شدن‌های پرسرو صدا، بستن راه مردم و خراشیدن بی‌وقت گوش خانه‌ها با صداهای آلوده، و به راحتی یادمان می‌رود که حق‌الناس حقی نبود که حتی حسین هم بتواند و بخواهد از جانب دیگری از آن گذشت کند.

گرامی من! دیشب رفته بودم به یکی از این مراسم‌های عزاداری. گفته بودم فقط برای شنیدن سخنرانی سخنران می‌آیم؛ آقای دکتر حجت‌الاسلام و المسلمین... خوب پیش می‌رفت تا رسید به داستان تماشای دشت کربلا از بین دو انگشت امام حسین توسط ام‌سلمه و برگرفتن خاک کربلا از آن بین تا که ظهر عاشورا، رنگ خاک عوض شد و به سرخی زد... گفتم: خداحافظ، من رفتم و دیگر بر نمی‌گردم برای این داستانهای غریب.

دل آرام! به مزره‌های کفر نزدیک شدم انگار! ... می‌خندی؟

۱- وبلاگ راز سر به مهر در این آدرس خواندنی است: http://mmoeeni14.blogspot.de/2013/11/blog-post_7.html

2- [خلاصه درسهای دکتر شبیری در سخنرانی روز تاسوعا با حجت الاسلام برمابی](#)

۳- [زیبایی دعا را به خرافه نکشانیم](#)

خیلی کوتاه و مفید



تشریفات رسمی

داستان زیر را یکی از دوستان نزدیک آقای آصف علی زر داری، رئیس جمهور پاکستان تعریف می کرد. آقای آصف علی زر داری همسر خانم بی نظیر بوتو، رئیس جمهور شهید پاکستان است. پس از ترور خانم بوتو آقای زر داری به ریاست جمهوری رسید. در شب 6 دسامبر 2011 دچار یک حمله قلبی شد و صبح روز 7 دسامبر 2011 در بیمارستانی در دبی بستری گردید. سفارت پاکستان در امارات متحده عربی (UAE) یک بیمارستان مجهز ایرانی را برای مداوای آقای زر داری در نظر گرفته بود اما دوستان آقای زر داری ترجیح دادند ایشان را در American Hospital بستری نمایند، لذا یک اتاق VIP = very important people برای ایشان رزرو شد و مداوا بلافاصله آغاز گردید. بعد از شروع مداوا حاکم دبی شیخ محمد بن راشد المختوم از جریان مطلع شد و برای عیادت رئیس جمهور پاکستان وارد بیمارستان شد. ادامه داستان را از زبان دوست نزدیک آقای رئیس جمهور بخوانید.

((ساعت 11 صبح بود و آقای زرداری در اتاق و لامپ قرمز روی درب اتاق به نشانه هشدار روشن بود. از دور متوجه ورود شیخ بن راشد شدم. در ابتدا فکر کردم که شاید او فقط شباهت ظاهری دارد چون فقط یک پلیس همراه او بود، اما وقتی نزدیکتر شد یقین پیدا کردم که او همان حاکم دبی است. شیخ به آرامی در راهروی بیمارستان به سمت ما قدم بر می داشت و از کنار ده ها دکتر، پرستار، مریض، و مراجعه کننده می گذشت!! از تعجب گیج شده بودم. هیچ کس به او حتی نگاه هم نمی کرد چه رسد به ایستادن و سلام کردن. به اتاق رسید، با دیدن لامپ قرمز روشن، همانجا ایستاد. بعد از 10 دقیقه احساس کردم اگر من کاری انجام ندهم او همانجا می ایستد تا چراغ سبز شود. داخل اتاق رفتم و به رئیس جمهور اطلاع دادم که شیخ دبی 10 دقیقه است پشت در ایستاده است. آقای زرداری نگاهی به دکتر کرد و گفت: ممکن است 10 دقیقه معالجه را متوقف کنیم؟ دکتر لحظه ای فکر کرد و سپس سر خود را به نشانه رضایت تکان داد. پرستار وسایل را کناری نهاد، من هم شانه ام را به رئیس جمهور دادم و او خود را مرتب نمود. بیرون رفتم و شیخ را به داخل اتاق راهنمایی نمودم. شیخ بعد از احوالپرسی از وضعیت جسمانی و مراقبتهای پزشکی سؤال نمود. صحبت های آنان جریان داشت که دکتر معالج وارد اتاق شد و رو به رئیس جمهور گفت: 10 دقیقه شما به اتمام رسیده است. شیخ می تواند اتاق را ترک کنند. حاکم دبی نیز از دکتر، رئیس جمهور و من تشکر کرد و با همان وضعیتی که وارد شده بود از بیمارستان خارج شد.))

به نظر بنده این گونه الگوهای رفتاری، امتحان هر ملت و کشور است. هر کشور پیشرفته ای، از تعارفات و تشریفات غیر ضروری مبرا است. اما کشورهای عقب مانده این تعارفات و تشریفات را بعد از برنامه های هسته ای خود در وهله ی دوم اهمیت قرار می دهند.



فقط کافی است با یکی از مسئولین ارشد کشور خودمان به بیمارستانها بروید. یا دوره های مدیران ارشد کشوری و لشکری خودمان را مشاهده کنید. قبل از رسیدن آنها ده ها ماشین نیروی انتظامی و صدها دوست و آشنای کلیدی به آنجا خواهند رسید. چندین پلاکارد خوش آمد گویی و تملق گویی نصب خواهد شد. تمامی کارمندان لباس نو پوشیده و به استقبال خواهند رفت. دیگر کسی حال مریض را نمی پرسد. ترافیک خواهد شد و حتی آمبولانس ها هم بعد از چندین بار ناله آژیر خطر باز هم نمی توانند بیمار خود را به موقع به بیمارستان برسانند. اما مسئولین در کشورهای پیشرفته وقتی وارد بیمارستان می شوند نه پلاکاردی می بینند و نه ترافیکی به وجود می آورند. آنها با هر پست و منزلتی می دانند که باید برای عیادت از بیماران باید از مسئول بخش و پزشک معالج اجازه بگیرند. در ژوئن 2011 ، دیوید کامرون نخست وزیر انگلستان وارد بیمارستان ST guys Hospital شد و با مریضی به نام اندریو سارتن ملاقات نمود. او در اتاق مریض نشست بود که مسئول بخش ارتوپدی بیمارستان وارد اتاق شد و با فریاد پرسید: چرا بدون اجازه و هماهنگی وارد اتاق بیمار شدید؟ نخست وزیر بریتانیا در مقابل ده ها پزشک و پرستار و بیمار و همراهان آنها از دکتر عذر خواهی نموده و از بیمارستان خارج شد. شاید شما هم بتوانید این ویدیو را در یوتیوب مشاهده کنید. شاید خوانندگان خوب من باز هم اعتراض کنند که آقا ، آنجا تمدن و دموکراسی 300 ساله دارد ما نباید خود را با بریتانیا که به مدت 100 سال خورشید در آن غروب نمی کرده مقایسه کنیم. Ok . بگویم این بار هم حق با شماست . اما آیا دبی هم از ما متمدن تر و دارای سابقه بهتری است؟ آنها که هم مسلمانند و هم عرب . اگر آنها از اروپا و انگلستان می توانند آداب معاشرت در بیمارستان و هزاران جای دیگر را یاد بگیرند چرا ما نمی توانیم؟! آیا برای اینگونه یادگیری هم باید منتظر باشیم مجلس قانون تصویب کند؟ رئیس جمهور عوض شود؟ شورای نگهبان باز بینی کند؟ رهبری دستور صادر کند؟ یا بعد از نماز جمعه تظاهرات گسترده ای باید انجام گیرد؟ آیا اینکه ما آداب معاشرت در مکانهای مختلف را نمی دانیم یا اگر هم می دانیم رعایت نمی کنیم دسیسه آمریکا و اسرائیل است؟ شاید هم باید تمامی کفار ، یهودیان و اروپایی ها از بین بروند تا ما بتوانیم آداب معاشرت را رعایت کنیم!!! یادمان باشد آداب معاشرت مردم و مسئولین یک کشور از اصول اولیه پیشرفت و رشد آن کشور حکایت دارد و ما هر قدر هم که به فناوریهای کوچکتر از نانو دست پیدا کنیم ، بدون

رعایت آداب معاشرت باز هم کشوری جهان سومی محسوب خواهیم شد. مسئولین ما برای نماز هم که می ایستند اطرافشان پر می شود از نگهبان و دوستان و خبر نگاران. تا کی باید تنها شاهد پیشرفت دیگران باشیم؟ راستی بعد از دبی نوبت کیست که از ما پیشی بگیرد؟

M.H.B

مطلب بالا را از سایت خواندنی [عصر نوشتن](#) براتون انتخاب کردم

تو تمام نمیشوی...

وقتی غذایی مسموم یا فاسد شده را از جایی بر میداریم ، قبل از اینکه آنرا در دهان بگذاریم ، آنرا میبینیم و مثلاً اگر کپک داشته باشد دور می اندازیمش

در غیر این صورت ، هشدار بعدی را بویایی ما میدهد و غذا را پرت میکنیم تو سطل،

گاهی اوقات نیز این فاسد شدگی را دیرتر میفهمیم و با اولین لقمه ای که به دهان میگیرم متوجه میشویم که همیشه لب به این غذا زد

اینها قدرت بینایی و بویایی و چشایی انسان هستند که نمیکزارد مسموم شویم

جوامع وقتی مسموم میشوند و مبتلا به رفتاری خطرناک ، باید چشمان هشیار نخبگان ، فساد را تشخیص دهند یا بویایی و چشایی بزرگان قوم باید ، قبيله را نجات دهد در غیر اینصورت حیات این ملت به پایان میرسد

حسین بن علی ویژگی بارزی دارند که به نیکی ، ناپاکی را تشخیص میدهند زیرا قوه تشخیص ایشان سالم است، درست زندگی کرده اند ، آلوده به ثروتهای الوده و دنیازدگیهای قوم خود نشده است .

الا ترون ان الحق لا يعمل به و الباطل يعمل به ؟

آیا نمیبیند که به حق عمل نمیشود و به باطل رفتار میشود ؟

این سوال چه کسیست ؟ یک سجاده نشین عافیت طلب ؟ یک سردار تنها؟

او به تشخیص رسید و هرگز طعام الوده "رضایت از امویان" را تناول ننمود :

مثلی لا یبایع مثل هذا، کسی چون من با چنین کسی (یزید) بیعتی ندارد کند

صدای او پس او پس ترانه (!) فلان مداح شما را بیش از حسین بن علی با یاد کنسرت راک اند رول می اندازد ، جگرت میسوزد از طعم فاسد این نوع عزاداریها که نام مداحان در بنرهای شهری از نام سخنرانان عالم ، بزرگتر درج میگردد

من بچه حسن آباد و امیریه و منیریه و...هستم ، نقل سال ۵۹-۶۰ را میکنم که تو ماه محرم ، تو یه دهه ، به ندرت میشد یه جایی غذا حضرتی بدهد ، یعنی اصلا اینطور نبود که یه دهه یا یه ماه محرم اینهمه خونه و تکیه و مسجد و...غذا حضرتی بدهند که الان رایج است ولی اخلاق دوران جنگ بین مردمان مشهود بود . یاد گرفته بودیم میزبان مناسبی برای جنگ زده ها باشیم (مردم خوزستان در سالهای جنگ آواره تهران و اصفهان و ...شدند)

اما این روزها

در هیاتهایی بوده ام که معلوم است طرف فقط نیتش خوب است ولی همتش به لپه قیمه تاسوعا بیشتر است تا دقیق بودن بر محتوای هیات و مراقبت از خرافه گرایی و رعایت اخلاق همسایگی و شهروندی...

حسین بن علی شهید "بیدار ماندن" است ؛ نمیشود عزادارش خواب زده باشد . ما نسبت به قدیم هزاران برابر بیشتر تکیه و حسینیه و پوستر مذهبی و زیارت عاشورای جیبی و...داریم ؛ آیا به همین میزان اخلاق گرایی و رعایت حقوق مومنین در ادارات و نهادها و خیابانها و رانندگی و کارمندی و کارگری بیشتر شده است ؟

بالاخره این قیمه حضرتی باید تاثیری از عاشورایی بودن در آدمی بگذارد ، چرا این اتفاق نمی افتد ؟ چه بلایی سر ما آمده است که در ممالک غیر مسلمان ، بیش از کشور مسلمان مان به ما احترام میگذارند؟

رسول اکرم فرمودند انت مع من احببت ، تو با کسی هستی که دوستش داری

خب از رنگ و بوی ما (در دانشگاه و اداره و خیابون ...) میتوان فهمید ،دوست داشتنی ما حسین است یا دل در گرو دیگری داریم

سلام بر حسین که زنده است در قلب دوست داران خویش

سلام بر حبیب بن مظاهر که آبرو دار است

سلام بر مسلم بن عوسجه که وفادار است هنوز

نگین در [ویلاگش](#) نوشت :

شب اول محرم مشغول چک کردن برنامه های تلویزیون بودم که یکدفعه بی دلیل موندم رو شبکه نور که ظاهرا مربوط به شهر قم هست. مجری برنامه مشغول پرسیدن یک سوال اساسی و حیاتی! از مهمونش بود : ” قیمة امام حسین که همون مواد اولیه بقیه قیمة ها رو داره چرا طعمش یه جور دیگس؟! اون چیه که با غذای امام حسین اینکارو میکنه؟”

آقای مهمون هیئت دار هم بغض کرد و با یه حس روحانی و اشکی که سرازیر بود گفت چون امام مبدل
السیئات بالحسنات ه ...!!

طاقت نیاوردمو کانالو عوض کردم!

یعنی امام، طلایه دار معرفت و دینداری واقعی در حد خوشمزه کردن غذای نذری تو زندگی ما نفوذ و
تاثیر داره؟؟

متفاوت زیستن از متفاوت خواستن آغاز میشود

کسیکه متفاوت می اندیشد ، به این خاطر است که متفاوت ” میبیند” و متفاوت ” میخواهد”

*چه در دبیرستان باشه که همه پسرها دنبال دختر وینگول هستند ولی تو دنبال “فهمیدن” یک دختری و
متهم میشی به اسگل بودن ،

*چه در یک کلاس زبان باشه که به جای “قرتی بازی با لهجه” دنبال فهم یک متن انگلیسی هستی و در بند
ادا و اصولهای معلم زبانهای خودباخته نمیری

*چه در برگزاری یک عروسی باشه که دوست نداری به “چرخه داروین و تنازع بقا” موقع شام یا “سانت
زدن تیپ و قیافه بقیه” بپیوندی و ترجیح میدی یه گوشه بایستی و به شکوهمندی یک تغییر (در آن داماد
و عروس) بیندیشی تا خالتور بازی یک خواننده بینوا که خودش را پاره میکنه تو قرت بیاد

*چه در وسط یک هیات عزاداری باشی که به جای تلاش مذبحخانه برای اشک ریختن ، فکر میکنی چقدر
عمر سعد را زیسته ای و نفهمیده ای
چه در...

انیمیشن آداگیو را ببینید و لذت ببرید : <http://www.youtube.com/watch?v=1Ylb3Xahjnw>

متن نوشته پر طرفدار “اگر زنی را دوست داری” با صدای دکتر شیری

شبی که این متن را نوشتم فکر نمی‌کردم اینقدر مورد توجه زنان دیارم قرار بگیرد. میدانم هزاران مرد برای محبوبشان از این کلمات استفاده کرده اند و چه لذتی بالاتر از این برایم؟؟
به پیشنهاد دوستی ، محمدرضا جباری ، علاقه مند شدم دکلمه اش کنم و چون پیانو دوست دارم ، زیرصدای نوازندگی Micah P Hinson را در آلبوم rollings برایش انتخاب کردم.

[دکلمه متن زیبای “اگر زنی را دوست داری” با صدای دکتر شیری](#) (برای دانلود فایل، راست کلیک کرده و گزینه save link as را انتخاب نمایید)

متن کامل “اگر زنی را دوست داری” که مورد توجه دهها هزار خواننده سایت قرار گرفت

بخشهایی از متن

“اگر زنی را دوست داری ، دل دل نکن ، بازی در نیاور، منتظرش مگذار ، با ایما و اشاره به او از خوش آمدنت حرف نزن زیرا او میفهمد به شیوه او – شیوه ای زنانه – عشق ورزیدن را یاد گرفته ای....یک زن به دنبال یک “مرد” است که بلد است قاطع و کله شق و قدرتمندانه زن را در بر بگیرد”



=====



اگر زنی را دوست داری و دهه چهارم زندگی را شروع کرده ، رازهای بدنش را برایش مرور کن...سلولهای یک زن فقط پیر نمیشوند بلکه راز الود میشوند و شنیدن این راز از دهان یک مرد ، بهترین ضد اضطراب زمین است :

عزیزم ! موهای سپیدت نوریست که فرشتگان بر تاج سرت نقش زده اند ،

چینهای زیر پلکت ، شکسه نستعلیق خداست بر چهره نازت !

زیبایی باید به مزاجت بسازه وگرنه..



یکی از بزرگان هنر معاصر، به دعوت یکی از دانشجویان خود به کافه ای میروند و دانشجو بهترین قهوه کافه را سفارش میدهد؛

بعد گفتگو و نوشیدن قهوه ، دانشجو آدامسی تعارف میکند به استاد

استاد لبخندی میزند و امتناع میکند و دلیل جالبی می آورد :

نمیخوام طعم دلنشین قهوه از دهان و کامم با طعم تند آدامس دارچینی از بین برود...

وقتی پای حرف استادی رفتی که مستت کرد ،

کتاب خاصی خواندی که جانت را روشن کرد ،

موسیقی فاخری شنیدی که گرمت کرد ،

نگذار طعم دانش ، روشنایی و گرمای جدیدت با معاشرتهای بیهوده یا مطالعات بی ربط یا وقت گذرانی های مهم برای بقیه ولی بی اهمیت برای تو ،

حرام شود

نگذار صداهای دیگر ، هارمونی موسیقی فاخرت را بهم بریزند ،

باید کاری کنی آن طعم ” بزرگ شدن ” در جانت بماند

برای “بزرگ ماندن” باید هم کارهای بزرگ کرد (ان الله يحب معالی الامور) ؛ هم بزرگ رفتار کرد هم با آدمهای کوچک و ایده های کوچترشان دم خور نبود

خلاص!

یک کارمند زرنگ که حسابی غافلگیرمون کرد



دعوت شده ام به یک پژوهشکده دوست داشتنی برای ایراد سخنرانی درباره

“ **کمال طلبی منفی و به تعویق اندازی PROCRASTINATION در سازمان** ”

در بدو ورود به ساختمان چشمم به پوستر برنامه میخورد ، همزمان یکی از کارمندان پژوهشکده نیز کنارم ایستاده و دو تایی داریم متن را میخوانیم ، طرف که کنارم ایستاده بود قاعدتا من را که همان سخنران باشم نمیشناخت و با لبخندی شیطنت آمیز پرسید :

- این دکتره ، دام پزشک؟

- من که جا خورده بودم از این سوال ، خودم را جمع و جور کردم با تعجب پرسیدم؟ دام پزشک؟ دام (بر وزن بام...شیب..) چرا آخه !!؟

- خب وقتی واسه یه مشت ” دام روانی ” میخواد حرف بزنه احتمالا ما جنون گاوی، گوسفندی چیزی داریم و این را آورده اند بینمون ...

جا داشت که تو افق محو بشه این کارمند نکته سنج !

دیگه هیچ وقت تیترا سخنرانیم را انتخاب نکردم مگر اینکه قبلش در خیالم اون کارمنده را به عنوان ناظر وجدانم ، تصور کردم!

جنس خوب



دیشب سر درس ” خودشکوفایی ” یاد خاطره ای افتادم ، نقل ۷-۸ ماه پیشه ،

رفته ایم با همسر خانم فرشی گبه ای چیزی بگیریم واسه جلو تلویزیون ؛ فروشنده برامون توضیح میداد و یه گبه کرم رنگ قشنگ برامون انداخت کف مغازه و شروع کرد به توضیح دادن. ما گفتیم تو هوای الوده تهرون ، این فرش زود کثیف میشه و رنگش خیلی روشنه. ایشون یه نگاهی به ما انداخت و گفت : نه خیر ! بعدش به شاگرد مغازه گفت یه پپسی براش از یخچال بیاره ، جاتون خالی پپسیه را باز کرد و کامل ریخت رو فرش کرم روشن و با کفش رفت روش و حسابی گل مالیش کرد!

ما که حسابی جا خورده بودیم فقط سکوت کرده بودیم و مقدار متناهی کف کردگی!

بعدش یه دستمال آورد و دوبار روی کثیفی کشید و انگار نه انگار که تا چند ثانیه قبل گلی و کثیف بود !

قبل اینکه تو افق محو بشه بهمون گفت تکنولوژی نانو در این بافت به کار رفته که چرک نمیگیره .

میخوام از این داستان استفاده بکنم و بگم بعضی ها هستند از تکنولوژی نانو در روانشان استفاده میکنند ، هیچ غباری به جانشان نمینشینه...خود را در معرض خیلی آدمها و عقاید عجیب غریب و سبکهای عجیب تر زندگیشون قرار نمیدهند ، اصراری به تغییر مردمان ندارند و اصرارشان درست زیستن و مسوولانه عمر کردن است